

هنرهای نمایشی اصفهان

در گفت و گو با رضا ارحام صدر

مرتضی رسولی پور

□ از اینکه مرا به حضور پذیرفتید سپاسگزارم. امیدوارم که توضیحات شما بتواند جوانان امروز و نسلهای بعدی را هرچه بیشتر با هنر تئاتر و آنچه تاکنون در این کشور گذشته آشنا سازد. خواهش می‌کنم ابتدا خودتان را بیشتر معرفی کنید.

● اسم من رضا و نام فامیلم ارحام صدر است، متولد ۱۳۰۲ هـ.م و در بخش چهار اصفهان به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی را در دبستان پهلوی اصفهان گذراندم و برای ادامه تحصیل در دوره متوسطه به کالج انگلیسیها رفتم که بعداً به دبیرستان ادب تغییر نام داد.

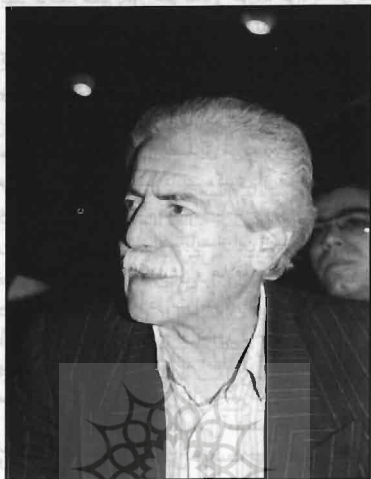
□ احتمالاً بازیگری روی صحنه را از مدرسه و دبیرستان شروع کردید، این‌طور نیست؟
● همین‌طور است، در آن زمان در یکی از جشنهای پایان مدرسه از ما خواستند که در یک نمایش تئاتر بازی کنیم و ما هم هنرنمایی یا بازی کردیم و کارمان از همانجا مورد توجه قرار گرفت. بعد از آن جذب اجتماع شدیم، در یک تئاتر حرفه‌ای به نام تئاتر اصفهان با اساتید خودم ناصر فرهمند، علی اصغر جهان‌شاه و محمد میرزا رفیعی همکاری کردم. اینها نسبت به من سمت استادی داشتند و مدتی بعد استاد محمد علی رجایی هم از کرمان به اتفاق سه فرزند دخترش به اصفهان آمد و به گروه ما پیوست. پس از این در اصفهان در تئاتر شروع به فعالیت نمود؛ یکی تئاتر اصفهان و دیگری تئاتر سپاهان که این دو در مقابل هم رقیب بودند، البته رقیب کاری نه رقابت به

صورت دشمنی؛ بنابراین ضدیت خاصی با هم نداشتند. روزها دو گروه با یکدیگر دوست بودند و شبها از هم جدا می شدند. این دو گروه به تدریج آنچنان فعالیتی از خود در این شهر بروز دادند که اصفهان به شهر تئاتر معروف شد. به طوری که تئاتر در آن دوره بسیار نضج گرفت و خوشبختانه چند تن از جوانها و تعدادی از قدیمها در یک تئاتر بودند و چند نفر دیگر از قدیمها و جوانترها در تئاتر مقابل. بعد در این دو مؤسسه اختلافاتی به وجود آمد، در نتیجه بعد از مدتی تئاتر اصفهان بسته شد و مدیر تئاتر سپاهان نیز آنجا را به سینما تبدیل کرد، چون درآمد بیشتری داشت و البته کسی که سوداگر و دنبال درآمد باشد و دیگر هنریشه نداشته باشد مسلماً به تئاتر توجه نمی کند. بعد از وقفه ای که در این زمان ایجاد شد جوانهای علاقه مند به هنر تئاتر به منزل آمدند و گفتند که ما با توجه به استعداد و علاقه ای که به این کار داریم، چه بکنیم؟! گفتم هر طور که بگویید من با شما همکاری می کنم. بنابراین گروه جوانی به نام گروه هنری ارحام تشکیل دادیم، و این گروه مدت ۴۰ سال است که تشکیل شده و در این مدت به فعالیت و خدمت فرهنگی و هنری خود در این شهر ادامه می دهد.

□ یعنی دقیقاً از چه سالی فعالیت این گروه شروع شد؟

● حدوداً ۱۸ سال قبل از انقلاب تشکیل شد و تقریباً ۴۰ سال سابقه فعالیت دارد، اما بعد از ۱۸ سال فعالیت متأسفانه چون ضابطه ای بر این نوع فعالیت حاکم نبود که بتواند حق الزحمه هنریشه و مابه التفاوت آن را و سایر هزینه ها را منصفانه بپردازد، این بود که هنرمندان در تجمعی که داشتند از من خواستند راهی پیدا کنم که تئاتر با گرفتاری مالی مواجه نشود.

یکی از پیشنهادات فروش بود، بنده گفتم راه مناسب این است که تئاتر را همگی به اتفاق فعال نماییم و ابتدائاً هزینه هایش را بپردازیم و مابقی درآمد را به صورت عادلانه تقسیم کنیم به طوری که هیچ کس مدیر نباشد. سپس از بین افراد مجموعه یا اعضای گروه یک هیئت مدیره انتخاب کنیم و هیئت مدیره از بین خود یک نفر را به عنوان مدیر یا سرپرست انتخاب می کند. اعضای گروه این پیشنهاد را پسندیدند و در نشستی که داشتند هیئت مدیره را تشکیل دادند و بنده را به عنوان سرپرست برگزیدند. شرایط به گونه ای شد که میزان حقوق من را هم هنریشه ها معین می کردند و به همین صورت میزان حقوق نقرات بعدی الی آخر و بعد از آن درآمد هر برنامه را جمع آوری می کردیم و با کسر هزینه ها، آنچه باقی مانده بود با مشخص بودن سهم



افراد به آنها پرداخت می نمودیم و در حقیقت همه افراد حقوقشان را می گرفتند. از هنرپیشه قدیمی و با سابقه و هنرپیشه‌ای که مردم روی اسم او بلیت خریداری می کردند گرفته تا کسی که تازه کار و کارآموز بود و هنرپیشه متوسط الحال، همگی به حق خودشان می رسیدند. به این دلیل بود که در مدت ۲۰ سال فعالیت، این تئاتر توانست بدون وقفه و مشکلی در شهر اصفهان به کار خود ادامه دهد و به نام گروه هنری «ارحام» مشهور و معروف شود.

در مورد کیفیت کار، برنامه‌ریزی بسیار خوبی داشتم، کار به این صورت بود که به هنرمندان می گفتیم که هر برنامه یا اجرا از لحاظ عوامل مانند: نقشها، کارگردانی، طرح دکور، گریم، لباس، وسایل صحنه و... می بایست نسبت به اجرای قبلی ده درجه قوی‌تر باشد، این بدان معنی بود که در یک قوس صعودی قرار بگیریم و برای اینکه به سمت بالا حرکت کنیم تنها راه همین بود که عرض کردم یعنی هر برنامه یا اجرا نسبت

به برنامه قبل بهتر باشد. همین‌طور هم شد و خواه‌ناخواه با شرایطی که عرض کردم وضعیت تئاتر به گونه‌ای شد که توانست دو دهه تداوم پیدا کند. بنابراین می‌توانم اذعان یا ادعا کنم که گروه هنری «ارحام» برای اعتلا و پیشرفت هنر نمایش در شهر اصفهان خدمت بزرگی کرد و نقش این‌جانب چه در مدیریت و برنامه‌ریزی و اداره مؤسسه و چه از نظر خلق نقضهای جدید در هنر نمایشنامه بسیار مؤثر بود و تصور می‌کنم همه همکارانم این موضوع را تصدیق می‌کنند.

سعی مؤکد ما این بود که بتوانیم با بهره‌گیری از فرهنگ، منش و کردار مردم خودمان برنامه‌های نمایشی را تنظیم کنیم. اساساً چون مردم با آداب و سنن خودشان ارتباط و پیوند همیشگی دارند، تئاتر هم باید از این زمینه‌های فکری و فرهنگی نشئت گرفته باشد. در این صورت مردم گرایش و علاقه بیشتری نسبت به هنرهای نمایشی پیدا می‌کنند کمالینکه تئاتر ما واقعاً در سراسر ایران مطرح بود و حتی نام آن در خارج از ایران و اذهان ایرانیانی که در خارج از کشور زندگی می‌کردند ماندگار شد. یعنی وقتی آنها به ایران می‌آمدند بیشتر آنها به اصفهان سفر می‌کردند و حتماً تئاتر ما را می‌دیدند و اصولاً اصفهان به نام شهر تئاتر شهرت پیدا کرده بود، به این دلیل که علاقه‌مندانش از هر گوشه دنیا که بودند، می‌آمدند و شاید روزها و هفته‌ها در هتلها می‌ماندند و پول خرج می‌کردند تا شبی فرصت تهیه بلیت و دیدن نمایش برای آنها فراهم شود. از سوی دیگر من هم کوشش می‌کردم که بلیتها بازار سیاه پیدا نکند، زیرا اگر این‌طور می‌شد سوداگری رواج می‌یافت و در آن صورت دیگر ما تئاتر را برای پیشرفت فرهنگ اداره نمی‌کردیم، بلکه برای جمع‌آوری پول و سرمایه تلاش می‌کردیم. خوشبختانه این موفقیت هم نصیب شد و نتیجه کارمان هم خوب بود.

□ از فعالیتهای نمایشی قبل از سال ۴۰ در تئاتر بفرمایید.

● بله، ابتدا در تئاتر حرفه‌ای اصفهان و بعد گروه سپاهان و تا زمانی که این دو تابسته شد و تئاتر آماتوری گروه هنری «ارحام» تأسیس شد در آن دو گروه کار می‌کردم. من از سال ۱۳۲۴ در مدرسه بازی می‌کردم و از سال ۱۳۲۶ در اجتماع، یعنی شروع کار غیررسمی من سال ۱۳۲۴ در مدرسه بود و تئاتر حرفه‌ای را از سال ۱۳۲۶ در تئاتر اصفهان با استادم مرحوم فرهنگ شروع کردم. به جرئت می‌توانم بگویم مجموعاً حدود ۵۰ سال از عمرم را به تئاتر اختصاص دادم. ۴۵ سال در ایران و ۵ سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در خارج از کشور، بنا به دعوت ایرانیان مقیم آلمان،

انگلیس، آمریکا و کانادا، به این کشورها رفته و برنامه اجرا کردم که همه آنها نیز خاطره‌انگیز بودند.

□ در مکتب شما افراد زیادی برای هنر تئاتر تربیت شدند و امروز هم شاهدیم که در برنامه‌های تلویزیونی یا اجرای تئاتر در مراسم مختلفی که در شهر اصفهان برگزار می‌شود شاگردان شما ایفای نقش می‌کنند. راجع به تربیت و آموزش اینها و زحماتی که برایشان کشیدید صحبت بفرمایید.

● بعضی از اینها در گروه من بودند، طبیعتاً به آنها نقش می‌دادیم و با هم کار می‌کردیم. خب، شاگرد و استادی نیز از همین جا معلوم بود ولی بعضی دیگر عضو گروه ما نبودند، اما در تئاتر ما اسم نویسی می‌کردند و علاقه‌مند هم بودند. بعد از انقلاب دیگر روی صحنه نرفتم، افراد جدید در همه جا خودشان را به عنوان شاگرد من معرفی می‌کردند، در حالی که من آنها را از خودم استادتر می‌دانم، البته هر کدام از آنها در هر نقشی که ظاهر می‌شدند بیشترین سعی‌شان این بود که کارهای مرا تکرار کنند. بنابراین تکرار کارهای من باعث شده بود مردم تمام آنها را از شاگردان من بدانند، حتی یکی از این افراد رسماً ادای مرا در می‌آورد.

□ درباره شاگردان خودتان صحبت می‌فرمودید که تعدادی از آنها از شما تقلید می‌کردند.

● بله، امروزه سبک کم‌دی - انتقادی که در اصفهان اجرا می‌شود سبکی است که من به وجود آوردم. یک شب به آقای فرهمند گفتم: ما در این شهر مزه بینداز هستیم؟ گفت: نه، ما کم‌دینیم. گفتم: دل‌کیم؟ گفت: نه، چه کسی این را می‌گوید؟ گفتم: مردم می‌گویند شما مزه بینداز هستید، دل‌ک هستید. گفت: مردم هر چه بگویند، کار ما یک کار کم‌دی است. گفتم: ولی می‌دانید چرا مردم این را می‌گویند؟ گفت: نه. گفتم استاد عزیزم، به خاطر اینکه سعی ما این است که مردم را بخندانیم، حالا با یک آکشن، یا یک دیالوگ، یا با کلمات و یا با حرکات. گفت: درست است. گفتم: چه اشکالی دارد اگر ما در نمایش خود یک سری موضوعات انتقادی و تراژیک را با طنز ترکیب و استفاده کنیم؟ گفت: چطور مثلاً؟، گفتم: به فرض مثال، هر نمایشنامه تا حدی به صورت انتقادی یا نقد مسائل روز جامعه اجرا شود و انتقادات هم از متن مردم و اجتماع بیان شود و به زبان عامیانه باشد تا مورد توجه قرار بگیرد. گفت: چگونه؟ شب اول برنامه انتقادی را بدین صورت آغاز کردم. موضوع، انتقاد از مالیات بود.

گفتم: حاج آقا برایتان مالیات هم آورده‌اند؟ گفت: آخر ما که کاسب دوچرخه‌ساز هستیم، دستایمان هم که پینه دارد. گفتم: در مملکت ما از کسانی که دستانشان پینه دارد مالیات می‌گیرند! گفت: پس با سرمایه‌دارها و کارخانه‌دارها و مانند آنها چه می‌کنند؟ گفتم: نمی‌دانم، آنها بین خودشان مهمانی می‌دهند، رفت و آمد دارند، و وضعیت به گونه‌ای است که بعضی اوقات مأمورین مالیات یک سرمایه‌دار یا کارخانه‌دار ثروتمند را با ترفندهای خاص ورشکسته نشان می‌دهند و حتی طوری اظهار می‌دارند که این فرد، ورشکسته‌ای است که باید برایش پول جمع کنید که او واجب‌الزکات است، دیگر چه برسد به اینکه مالیات هم از او بگیرند، خدا می‌داند این مطالب را که من روی صحنه اجرا کردم، مردم چگونه ابراز احساسات کردند و برایمان دست زدند و بعد از آن، گرایش آنها به تئاتر صدچندان شد. و بدین صورت بعد از آن تاریخ، نمایشهای ما در شهر اصفهان جنبه انتقادی به خود گرفت و با توجه به موضوعات روز مسائل و مشکلات بیان می‌شد. مثلاً وقتی گوشت گران می‌شد، من درباره آن می‌گفتم، نان گران می‌شد، ضمن برنامه همان شب موضوع دیالوگ را کمی عوض می‌کردم و در مورد آن مشکل صحبت می‌کردم. بنده به قدرت بدیل‌سازی و بداهه‌گری خود اعتقاد دارم و خلاقیت در این حرفه از همین جا نشئت می‌گیرد. من با توجه به قدرت خلاقیت و قدرت بدیل‌سازی، مسائل انتقادی روز را به کارم اضافه می‌کردم و به این ترتیب نمایشنامه‌ها بعد از آن به صورت کمدی - انتقادی اجرا می‌شود و این سبک اجرا در اصفهان بسیار مورد علاقه مردم واقع شد، و اکنون هم هر گروهی یا هر جوان تازه‌کاری که در آغاز راه است سعی و تلاشش بر این است که مثل من کار کند.

- شما سوژه‌ها را از چه طریقی به دست می‌آوردید؟ آیا نمایشنامه‌ها را هم خودتان می‌نوشتید؟
- سوژه‌ها را از مردم می‌گرفتیم، سپس با آقای ممیزان که نویسنده بودند می‌نشستیم، همفکری و همکاری می‌کردیم و بعد متن اصلی را آماده می‌کردیم، کپی می‌زدیم و می‌دادیم برای تمرین.

- برای اینکه در اینجا ذکر خیری از افرادی که با شما مشارکت داشتند بشود، بفرمایید چه کسانی در تنظیم و گزارش نمایشنامه‌ها به شما کمک می‌کردند؟



مهندس عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی در هنگام توزیع جوایز
عبدالله ریاضی، هادی هدایتی و ارحام صدر [۲۷۲-۱۹۲۴]

● فقط شخص آقای مهدی ممیزان کمک می‌کرد و بقیه بازیگر بودند.

□ کارگردان نمایش هم خودتان بودید؟

● بنده با همفکری آقای ممیزان، کارها را سر و سامان می‌دادم و ما اصلاً اهل این حرفها نبودیم که چه کسی کارگردان است و چه کسی نویسنده، سعی ما بر این بود که مجموعه کار از نظر متن و نقش و بازی خوب در بیاید.

□ حرفه اصلی شما که بازیگری نبود؟

● خیر

□ لطفاً در مورد سوابق شغلی خود توضیح دهید.

● شروع کار اداری من این‌گونه بود که در سال ۱۳۲۴ پس از اخذ دیپلم در شرکت سهامی بیمه ایران شعبه اصفهان استخدام شدم، دو سال کارآموز بودم یعنی سالهای

۲۴ و ۲۵ و از سال ۱۳۲۶ در استخدام رسمی این شرکت بودم و مدت ۳۵ سال خدمت کردم که ۱۶ سال رئیس شعبه بودم و همان زمان از محل درآمد آنجا هتل عباسی در اصفهان ساخته شد. اما من کارهای اجتماعی و خیریه زیادی انجام دادم ولی هیچ‌گاه وارد مؤسسات خارجی نشدم. زمانی مرا دعوت کردند به کلوپ لاینز، گفتم: این چه کلوبی است؟ گفتند: کلوپ خیریه است، گفتم: اگر کلوپ لاینز بیاید و در شهر من کار خیر انجام دهد می‌آیم جاروکش آنجا می‌شوم، عضو ش که دیگر نگو، و بعد زمانی دیگر گفتند یک کلوپ است به نام روتاری، گفتم: این چه نوع جمعیتی است؟ گفتند: این هم خیریه است، رفتم و دیدم که این‌طور نیست و به اینها کار خیر نمی‌آید. کارشان بیشتر این است که دور هم جمع شوند و هر کدام سخنی بگویند و ناهاری بخورند و بعد هم سراغ کارشان بروند و در اصل جمعیتی نیست که من همراه با آن بتوانم در شهر اصفهان که خانواده‌های آبرودار و مستمند و ندار زیاد هستند کمکی بکنم، بنابراین بنده هم بدون رودربایستی وارد این مؤسسات نظیر لاینز و روتاری و سایر آنها نمی‌شدم. اما با مؤسسات خیریه و مذهبی مانند دارالایام امام زمان (عج) یا مؤسسه ابابصیر مربوط به کردها، مؤسسه صادقیه، مربوط به بزرگسالان و کهنسالان همکاری و در حد توانایم کمک مالی می‌کردم و از مردم هم برای مؤسسات خیریه اعانه جمع‌آوری می‌کردم، کم‌اینکه اخیراً هم برای بیماران دیالیزی و بیماران هموفیلی مبالغ ۲۰ میلیون و ۱۰ میلیون تومان از مردم گردآوری و به این مؤسسات پرداخت کردیم. معمولاً جلسه‌ای تشکیل می‌شد، از هنرمند یا خواننده‌ای نیز دعوت می‌کردند، ماه هم می‌رفتم وسط صحنه و به مردم می‌گفتم که شما به اینجا دعوت شده‌اید که به خاطر خدا کمک کنید زیرا ما همگی تابع این دستور الهی هستیم که می‌فرماید: «تعاونوا علی البر و التقوی» و همچنین شاعر بزرگ و ادیب ما سعدی که می‌گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی ببرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

من با داشتن چنین طرز فکری که باید به مردم کمک کرد درآمدی را هم که از تئاتر عاید می‌شد صرف امور خیریه می‌کردم. حدود ۳۰ سال قبل در اصفهان وقتی بنده با ۳۰ هزار تومان یک جهیزیه کامل برای دختری ده‌بخت تهیه می‌نمودم شاید فقط پدر یا مادرش می‌دانست و همین‌طور من و خانمم که مأمور اجرا و خرید وسایل بود،

پولش را می‌دادم و این کار را دوست داشتم و تا زمانی هم که این درآمد را داشتم این کار را می‌کردم و زندگی خودم را از حقوق و درآمد در شرکت سهامی بیمه ایران می‌گذراندم. یعنی اکنون خانه‌ای که دارم شرکت بیمه برای من خریده است و قسط آن از حقوقم کسر می‌شود تا تمام شود. بنابراین خوشحالم علاوه بر اینکه وجود بنده توانست در پیشرفت هنر تئاتر در این شهر مؤثر واقع شود و خدمت بکند توانستم از محل درآمد آن کارهای خیری را نیز انجام بدهم و آن نهمدی را که مردم به گردن ما گذاشته بودند به نحو مطلوب به سرانجام برسانیم.

□ بعضی از برنامه‌های شما را که به یاد داریم و در شبکه سراسری تلویزیون نمایش داده می‌شد با توجه به اینکه کار شما انتقادی یعنی طنز اجتماعی بود و یکی از دلایل علاقه‌مندی مردم به جنابعالی این بود که از زبان آنها بسیاری از مشکلات اجتماعی را هم بیان می‌کنید، ضمن اینکه به فرهنگ عمومی مردم نیز اشراف دارید، فرهنگ عامه و توده‌ها و زبان مردم را شناخته‌اید و می‌توانید با آنها ارتباط برقرار کنید و حرف آنها را منعکس کنید. آیا از سوی مقامات حکومتی و ساواک برای شما مزاحمتی ایجاد شد؟ اصولاً نحوه برخورد دستگاه‌های حکومتی با شما به چه صورت بود؟

● البته چون در بعضی از نمایشهایی که در تئاتر اجرا می‌کردیم از بعضی مطالب، که مورد توجه مردم نیز بود انتقاد می‌کردیم، مورد مؤاخذه قرار می‌گرفتم و بعد هم به ما گفته می‌شد که دیگر این مطالب را نگوئیم، ما هم می‌گفتیم چشم! یک شب هم تئاتر را به همین علت توقیف می‌کردند ولی ما وقتی دوباره آزاد می‌شدیم، نمی‌توانستیم نسبت به تعهدی که به مردم داشتیم بی‌تفاوت بگذریم. یعنی من به خاطر ندارم یا نمایشنامه‌ای نیست که بازی کرده باشم و پر از انتقاد نباشد. زمانی می‌گرفتند می‌خواهیم نمایشها را روی آنتن سراسری بگذاریم و برای پخش به تلویزیون بدهیم. در قراردادی که با تلویزیون بسته می‌شد ذکر می‌کردم که تلویزیون حق ندارد یک کلمه و یا یک حرکت بدنی را سانسور کند و اگر در نمایشنامه هر نوع تغییری ایجاد کنند ما شکایت می‌کنیم و از طریق حقوقی و قضایی حقمان را می‌گیریم، البته آنها هم این کار را نکردند، یعنی تمام نمایشنامه‌هایی را که از من ضبط کردند، بدون سانسور پخش شد، و به همین دلیل گرایش مردم در سراسر ایران به تئاتر ما بیشتر شد. شب وقتی جلوی تئاتر می‌آمدم می‌دیدم از هر شهری اتومبیل آمده است: تبریز، کرمان، شیراز، و... زیرا برنامه‌ها از آنتن سراسری پخش می‌شد و مورد توجه مردم قرار می‌گرفت و

زمانی که به اصفهان می آمدند، می خواستند حتماً تئاتری را که این همه نام و شهرت دارد ببینند و وقتی نمایش را می دیدند، انتقادهایی را که از دستگاه دولتی می شد مستقیماً مشاهده می کردند.

□ می توانید یکی دو نمونه را ذکر کنید.

● بله، مثلاً یک روز در این اواخر شعاری را آوردند و به ما دادند و گفتند که باید آن را در دفترتان نصب کنید. مضمون آن چنین بود: «ما برای مردم هستیم، نه مردم برای ما» من این شعار را شب در صحنه به دیوار زدم. بعد یک نفر را آوردم که می خواست به استخدام دولت درآید، بعد گفتم: آقا هر کس درس می خواند، می آید و پشت میز می نشیند. گفتم: حالا ما آمده ایم، گفتم: مدرک تحصیلی شما چیست؟ گفت: لیسانس. گفتم: این شعاری که اینجا نوشتم، بخوان ببینم. گفتم: عجب شعار خوبی است: ما برای مردم هستیم؟! نه، مردم برای ما.

□ این شعار حزب رستاخیز بود یا مربوط به قبل از دوره حزب رستاخیز است؟

● بعد از پیدایش حزب رستاخیز، این شعار را هم دادند و گفتند که منشور ۱۶ ماده ای یک ماده کم دارد به نام انقلاب اداری و آمدند این شعار را دادند و ما هم آن را این طور بردیم به صحنه و آن طور از شعار مذکور انتقاد کردیم.

□ خیلی ممنون و سپاسگزارم از اینکه ما را پذیرفتید، فرصت شما خیلی کم است، امیدوارم موفق باشید.

● من عاشق ملت ایرانم و خودم را خاک کف پای ملت ایران می دانم. من یک بچه اصفهانی هستم که به اصفهانیا می گویم چُخ لستونم، می گویند تو مال اصفهانیا هستی، چطور است که به ما می گویی چُخ لستونم، می گویم: هم چاکرتونم و هم نوکرتون که مختصرش می شود چُخ لِس. اما خاک کف پای ملت ایران هستم، هر ایرانی در هر جای دنیا که باشد و دارای شناسنامه ایرانی باشد من خدمتگزار او هستم و خوشحالم از اینکه تا اندازه ای که توانستم و خداوند به من قدرت و توانایی داد روی صحنه تئاتر این خدمت اجتماعی و فرهنگی را انجام دادم و بهترین قاضی هم خود مردم هستند که قضاوت می کنند.